

« شهید آیه‌الله حسین غفاری امام جماعت مسجد خاتم الاوصیاء »

در سال ۱۲۹۲ هـ ق در یکی از روستاهای تابعه‌ی شهر تبریز، به نام «دهخوارقان»، کودکی متولد شد که نام او را حسین گذاشتند که بعدها سرمنشأ و عامل تحولات شگرفی در بین مردمان گردید.

حسین چند سال بیشتر نداشت که پدر بزرگوار و زحمتکش خویش را از دست داد و گرد یتیمی بر سر و روی وی نشست و از همان کودکی ناچار شد که برای تأمین هزینه‌های معاش تلاش کند، اما به واسطه علاقه‌ای که به تحصیل داشت، علی‌رغم مخالفت عمومی خود و بنا به تشویق دایی بزرگوارشان آیه‌الله حاج میرزا محسن غفاری به تحصیل علم و معرفت گرایش یافت.

مقدمات را نزد حاج شیخ علی منطقی و میرزا محمد حسین منطقی فراگرفت، در نوجوانی همراه برادر خود عازم شهر تبریز شد و در کنار کار و تلاش روزانه، به خواندن دروسی چون شرح لمعه، اصول و کلام پرداخت. پس از چندی به علت فقر شدید به آذر شهر مراجعت نمود و دروس رسائل و مکاسب را نزد دایی خود به اتمام رسانید.

ذکاوت، فراست و هوش سرشار حسین در این دوران باعث شد که در حین فعالیت‌های طاقت‌فرسای کشاورزی و کار، به مدارج بالایی علمی و تحصیلات حوزوی دست پیدا کند. اشتیاق و شوق زائدالوصف وی به گونه‌ای بود که از فرصت‌هایی که برای خوردن غذا و خوابیدن و استراحت کردن کارگران اختصاص داشت، استفاده می‌نمود و به مطالعه و تحصیل می‌پرداخت و اغلب تا نیمه شب غرق در مطالعه بود. او برای تکمیل تحصیلات علمی خود در ۳۰ سالگی به شهر قم مهاجرت نمود و از محضر آیات عظام فیض، قمی، خوانساری و آیه‌الله العظمی بروجردی بهره‌مند گردید و مدتی هم در درس آیه‌الله حجت کوه‌کمره‌ای حاضر شد. ایشان به استادان خویش ارادت تام و تمام داشتند و همیشه از ایشان به احترام یاد می‌کردند.

همچنین آیه‌الله غفاری مدتی نیز در محضر امام خمینی به فراگیری درس خارج مکاسب اهتمام ورزید و ارادت و علاقه خاصی به ایشان داشت. مشکلات و مصائب زندگی از ایشان فردی درد‌آشنا، سخت‌کوش، بصیر و آگاه ساخته بود. ایشان در ادامه تحصیل با دختر روحانی مجاهد آیه‌الله میرزا علی مقدس تبریزی که از علمای متعهد آن دوران بود، ازدواج کرد.

عمده فعالیت‌ها

عمده‌ترین فعالیت‌های فرهنگی ایشان در سال‌های قبل از ۱۳۴۰ ش در قالب تبلیغ و ارشاد دینی و آگاه‌سازی مردم در نقاط مختلف کشور، به ویژه استان‌های آذربایجان شرقی و غربی بود. همچنین افزون بر مدیریت مسجد و اقامه جماعت، فعالیت‌های فرهنگی ایشان در سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۰ به ویژه در منطقه‌ی تهران نو شایان توجه است.

همزمان با تصویب لایحه استعماری انجمن‌های ایالتی و ولایتی در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ به دست اسدالله علم، آیه‌الله غفاری با

سخنان افشاگرانه‌اش همراه و همگام با نهضت تاریخ‌سازی که حضرت امام آغاز کرده بودند، دست به رسوا نمودن رژیم پهلوی می‌زند، ایشان در شب ۱۲ محرم سال ۱۳۸۲ ق مقارن با شب پانزده خرداد ۱۳۴۲ ش توسط مأموران امنیتی رژیم پهلوی دستگیر و روانه زندان می‌شوند و با تحمل سختی‌ها در برابر ایشان مقاومت می‌کنند و پس از ۴۰ روز به علت فقدان ادله کافی، آزاد می‌شوند و دوباره به فعالیت‌های تبلیغی‌شان برضد رژیم در مسجد خاتم الاوصیا واقع در خیابان تهران نو مشغول می‌شوند.

آیه‌الله غفاری در تاریخ ۳۰ دی، یعنی دو روز پس از سخنرانی در مسجد خاتم الاوصیا مجدداً دستگیر و رهسپار زندان می‌شوند در گزارش ساواک آمده است که:

«وی به منبر رفته و گفته: یکی از نمایندگان به پیشوای ما آیه‌الله خمینی اهانت نموده است، هر کس به علما و روحانیون توهین کند، بت پرست محض است!».

ایشان از دی ماه ۱۳۴۳ به مدت ۷۰ روز زندانی می‌شود و سپس ملزم به عدم خروج از تهران می‌شوند، وقتی از مردم خواسته شد برای شاه که از حادثه ترور جان سالم به در برده بود، مراسم شکرگزاری برپا کنند ایشان به بهانه شستشوی فرش‌های مسجد، از برپایی مراسم فوق ممانعت و به این وسیله از اجرای آن خودداری می‌کنند.

اگرچه ایشان در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۵۳ دستگیر و راهی زندان قم می‌شود، لکن تلاش علمی خود را متوقف نمی‌کند. ایشان حداقل روزانه چهار ساعت مطالعه می‌کرد، وی با معنویت می‌زیست و همیشه دعای افتتاح می‌خواند و از خدا طلب شهادت می‌کرد. ساواک ایشان را تحت شدیدترین شکنجه‌های قرون وسطایی قرار داده، و به شهادت رسانید. وقتی جنازه مطهر ایشان را تحویل گرفتند، فهمیدند که ایشان متحمل شکنجه‌های فراوانی شده است. پاهای ایشان را در روغن زیتون سوزانده‌اند. ضربه‌های سختی هم به سرشان وارد شده بود. هر چند که عوامل ساواک وانمود می‌کردند ایشان به علت کهولت سن در زندان در گذشته‌اند، اما کاملاً مشخص بود که ضربه‌هایی که به سرشان خورده بود باعث خونریزی مغزی شده است، این امر سال‌ها بعد در پی تصاحب اسناد ساواک به درستی مشخص شد و بدین ترتیب در روز ۴ دی ماه ۱۳۵۳ ش روح بلند آن عالم ربانی به عرش اعلیٰ عروج کرد. یادش گرامی باد. امام درباره ایشان می‌فرماید:

«... زجر ما این است که ما را حبس کردند یا زندان بردند جز این است که پای بعضی از علما را اره کردند (اشاره به آیه‌الله غفاری) توی روغن سوزاندند، زجر ما این است که ۱۰ سال ۱۵ سال ۸ سال ۷ سال علمای ما در حبس هستند».

نوشته‌ای از شهید بزرگوار:

«اللعنة الله على القوم الظالمين؛ و علت این همه گرفتاری‌ها و زندانی شدن‌ها، مبارزه با دولت جنایتکار خائن به اسلام و مداخلات او در مقدرات مذهب و اجرای برنامه‌های ضددینی دستگاه حاکم و رژیم شاهنشاهی بود، چه ضربه‌هایی که بر پیکر اسلام می‌زدند».

خاطرات شهید

ایشان در نامه‌ای خطاب به آیه‌الله میرزا علی مقدس تبریزی که به ایشان پیشنهاد کرده بود تا با دخترش ازدواج کند،

می‌نویسد:

«اگر من بخواهم زن بگیرم و زندگی کنم، زن من باید بداند با کسی ازدواج می‌کند که جز فقر هیچ ندارد و کارش مطالعه و تحصیل و کار مداوم است و حتی خانه شخصی هم ندارد، جز حجره‌ای کوچک برای زندگی و اگر بخواهد ازدواج کند، باید حجره را ترک و اتاق کوچک و محقری در قم اجاره کند». و خطاب به دختر میرزا علی مقدس

تبریزی می‌نویسد:

«خانم! من چیزی ندارم که به تو بدهم؛ نه خانه‌ای دارم که تو را در آن جای دهم و لباسی را که داریم باید آن قدر بپوشیم که دیگر قابل استفاده نباشد، اما امیدوارم آینده‌ای داشته باشیم و بتوانیم برای اسلام کاری کنیم». و همسر فداکار ایشان در

پاسخ می‌نویسد:

«من به آنچه تو راضی هستی، راضی بوده و حاضرم در جهت مطالعه و تحصیل تو فداکاری کنم».^۱

منبع: مرکز رسیدگی به امور مساجد

۱. برگرفته از کتاب یاران امام به روایت اسناد ساواک.